

بررسی روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش

مهدي عامري^۱، وحيد ملك محمدی^۲

^۱ استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

^۲ کارشناس گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

نام نویسنده مسئول:

وحید ملک محمدی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۱۷

چکیده

اعتراض اجتماعی و اغتشاش دو پدیده‌ی رفتار جمعی هستند که در بطن خود از فرآیندهای روان‌شناختی پیچیده‌ای تغذیه می‌کنند. با وجود شباهت‌های ظاهری، این دو پدیده از نظر منابع انگیزشی، پویایی‌های هویتی، ساختارهای شناختی و سازوکارهای هیجانی تفاوت‌های اساسی دارند که درک دقیق آن‌ها هم از منظر نظری و هم از منظر کاربردی ضروری است. پژوهش حاضر با رویکردی کاملاً تئوریک و با تکیه بر نظریه‌های پایه‌ای روان‌شناسی اجتماعی، شناختی و سیاسی، به بررسی جامع مبانی روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش می‌پردازد. چارچوب تحلیلی مقاله بر چهار محور اصلی استوار است: (۱) فرآیندهای انگیزشی و شناختی زیربنای مشارکت اعتراضی؛ (۲) پویایی‌های هویت اجتماعی، هنجارهای گروهی و نقش آن‌ها در شکل‌دهی رفتار جمعی؛ (۳) عوامل روان‌شناختی تسهیل‌گر گذار از اعتراض مدنی به اغتشاش خشونت‌آمیز؛ و (۴) پیامدهای روان‌شناختی مشارکت در این رویدادها برای افراد و جوامع. بررسی نظریه‌های محوری شامل نظریه هویت اجتماعی تاجفل و ترنر، مدل هویت اجتماعی رفتار جمعی تجدیدنظرشده رایشر، مدل یکپارچه کنش جمعی ون زومرن و همکاران، نظریه محرومیت نسبی گار، نظریه فرآیند سیاسی مک‌آدام، مدل تنظیم هیجان گراس و نظریه‌های تصعید پویا نشان می‌دهد که اعتراض و اغتشاش از مجراهای هویتی، ساختاری و هیجانی متمایزی عبور می‌کنند. یافته‌های نظری تأیید می‌کنند که گذار از اعتراض به اغتشاش نه یک پیوستار خطی بلکه پدیده‌ای غیرخطی و وابسته به تعامل عوامل فردی، گروهی، موقعیتی و ساختاری است. پیامدهای این تحلیل برای مداخلات روان‌شناختی، آموزش مهارت‌های شهروندی، تدوین سیاست‌های مدیریت جمعیت و دستورالعمل‌های بهداشت روانی بحث می‌شود.

واژگان کلیدی: اعتراض اجتماعی، اغتشاش، هویت اجتماعی، محرومیت نسبی، رفتار جمعی، روان‌شناسی سیاسی، هنجارهای گروهی، تنظیم هیجان، کنش جمعی.

مقدمه

اعتراض اجتماعی و اغتشاش از جمله پیچیده‌ترین پدیده‌های رفتار جمعی هستند که در سراسر تاریخ بشری، به ویژه در دوران گذارهای سیاسی و اجتماعی، ظهور یافته‌اند. از جنبش‌های حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده و قیام‌های دانشجویی ۱۹۶۸ اروپا تا موج انقلاب‌های بهار عربی در اوایل دهه دوم قرن بیستم، اعتراض به عنوان سازوکاری بنیادین برای بیان خواسته‌های جمعی و به چالش کشیدن ساختارهای قدرت عمل کرده است (van Zomeren et al., 2008; Tarrow, 1994). با این حال، در کنار این اعتراض‌های سازمان‌یافته، رویدادهای اغتشاشی خشونت‌آمیز نیز به کرات گزارش شده‌اند که در آن‌ها مشارکت‌کنندگان به اموال عمومی و خصوصی آسیب زده و با نیروهای امنیتی درگیر شده‌اند. درک تمایزات روان‌شناختی میان این دو پدیده - چه در سطح فردی و چه در سطح گروهی - از اهمیت بالایی برخوردار است.

از منظر روان‌شناختی، پرسش اساسی این است که چه فرآیندهایی تعیین می‌کنند که آیا افراد و گروه‌ها از مجرای اعتراض هنجارمند عمل می‌کنند یا به سوی رفتارهای اغتشاشی حرکت می‌کنند. این پرسش لایه‌های متعددی دارد: انگیزه‌های فردی که افراد را به سمت مشارکت سوق می‌دهند، هویت‌های اجتماعی که رفتار گروهی را شکل می‌دهند، فرآیندهای شناختی که تفسیر بی‌عدالتی را ممکن می‌سازند، پاسخ‌های هیجانی که انرژی لازم برای کنش را فراهم می‌کنند، و بافت ساختاری و سیاسی که الگوهای مشارکت را محدود یا تسهیل می‌کند. هر یک از این لایه‌ها در ادبیات روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی به طور گسترده مطالعه شده‌اند (Jost et al., 2017; van Stekelenburg & Klandermans, 2013).

ادبیات کلاسیک روان‌شناسی جمعیت، به ویژه از زمان لوپون (Le Bon, 1895/1960) تا تارد (Tarde, 1901)، دیدگاهی منفی و تحقیرآمیز نسبت به رفتار جمعی داشت. در این دیدگاه، جمعیت به عنوان موجودیتی بدوی، تحریک‌پذیر و فاقد عقل توصیف می‌شد که در آن افراد هویت فردی خود را از دست می‌دهند و تحت تأثیر «روح جمعی» قرار می‌گیرند. این دیدگاه مبنای توجیهات رسمی برای سرکوب اعتراض‌های اجتماعی قرار گرفت و تا دهه‌ها بر سیاست‌گذاری در حوزه کنترل جمعیت تأثیرگذار بود (Reicher, 2001; Drury, 2020). با این حال، پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی معاصر این دیدگاه را به چالشی جدی کشیده‌اند.

مطالعات دهه‌های اخیر نشان داده‌اند که رفتار جمعی - از جمله اعتراض و اغتشاش - نه نتیجه از دست دادن هویت فردی، بلکه بیان هویت‌های اجتماعی خاص است که در موقعیت‌های معین برجسته می‌شوند (Reicher, 1987, 2001; Drury & Reicher, 2009). همچنین پژوهش‌ها نشان داده‌اند که اغتشاش‌های ظاهراً «بی‌هدف» اغلب دارای منطقی اجتماعی و انتخاب‌های هدفمند هستند که با نگاه سطحی قابل مشاهده نیستند (Kerner Commission, 1968; Newburn et al., 2011). این یافته‌ها ضرورت رویکردهای دقیق‌تر روان‌شناختی برای درک این پدیده‌ها را آشکار می‌سازند.

در ادبیات فارسی‌زبان، علی‌رغم رشد قابل توجه پژوهش‌های روان‌شناسی سیاسی و اجتماعی در دهه‌های اخیر، بررسی نظری جامعی که نظریه‌های روز روان‌شناسی رفتار جمعی را به طور یکپارچه به منظور تبیین تمایزات روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش گردآوری کند، همچنان مغفول مانده است. از جمله آثار تألیفی مهم در حوزه روان‌شناسی سیاسی فارسی، کتاب فتحی آشتیانی (۱۴۰۱) است که به بررسی ابعاد روان‌شناختی رفتارهای سیاسی، هویت گروهی و فرآیندهای هیجانی در کنش‌های جمعی می‌پردازد و چارچوب مفیدی برای تحلیل اعتراض و اغتشاش در بستر فرهنگی ایرانی فراهم می‌آورد. این خلأ پژوهشی به ویژه با توجه به اهمیت این موضوع برای درک رویدادهای اجتماعی معاصر در کشورهای فارسی‌زبان، ضرورت پژوهش حاضر را آشکار می‌سازد.

پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، به بررسی نظری مبنای روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش می‌پردازد. پرسش‌های محوری این مقاله عبارتند از: (۱) چه فرآیندهای روان‌شناختی زیربنای مشارکت در اعتراض‌های اجتماعی هستند؟ (۲) نقش هویت اجتماعی و هنجارهای گروهی در شکل‌دهی رفتار جمعی چیست؟ (۳) چه عوامل روان‌شناختی گذار از اعتراض به اغتشاش را تسهیل می‌کنند؟ (۴) پیامدهای روان‌شناختی مشارکت در این رویدادها چیست؟ نوآوری این مقاله در ارائه چارچوبی یکپارچه و نظام‌مند از نظریه‌های معاصر روان‌شناسی برای تحلیل تمایزات این دو پدیده نهفته است.

در ادامه، ابتدا به تعریف مفهومی و تمایز اعتراض از اغتشاش پرداخته می‌شود، سپس نظریه‌های اصلی روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی مرتبط مرور می‌شوند، آنگاه یافته‌های نظری درباره فرآیندهای انگیزشی، هویتی و هیجانی تحلیل می‌شوند، و در پایان پیامدهای نظری و کاربردی این تحلیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲.۱. تعریف مفهومی اعتراض و اغتشاش و تمایز آن‌ها

تعریف دقیق اعتراض اجتماعی در ادبیات روان‌شناسی سیاسی از اهمیت نظری و روش‌شناختی بالایی برخوردار است. ون زومرن و همکاران (van Zomeren et al., 2008, p. 504) اعتراض اجتماعی را به عنوان «رفتاری جمعی، هنجارمند یا هنجارشکن، که هدف آن تأثیرگذاری بر سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی است» تعریف می‌کنند. این تعریف سه مؤلفه اساسی را در بر می‌گیرد: نخست، جمعی بودن - اعتراض نه یک عمل فردی بلکه کنشی در بستر هویت‌یابی گروهی است؛ دوم، هدفمندی - اعتراض دارای اهداف قابل بیان و قابل شناسایی است؛ سوم، تأثیرگذاری اعتراض به عنوان ابزاری برای تغییر وضع موجود عمل می‌کند.

ون استکلنبرگ و کلاندرمنس (van Stekelenburg & Klandermans, 2013) تمایزی مهم میان اعتراض «ابزاری» و اعتراض «هویتی» ترسیم می‌کنند. در اعتراض ابزاری، محرک اصلی ارزیابی از احتمال دستیابی به اهداف از طریق کنش جمعی است؛ در اعتراض هویتی، تعریف و ابراز هویت اجتماعی گروهی خود هدف اصلی است. در عمل، اکثر رویدادهای اعتراضی ترکیبی از هر دو مکانیسم هستند، اما نسبت آن‌ها در موقعیت‌های مختلف متفاوت است. این تمایز برای درک شکل‌های خاصی از اعتراض - از جمله اعتراض‌هایی که حتی با وجود چشم‌انداز پیروزی ضعیف ادامه می‌یابند - اهمیت تبیینی دارد.

اغتشاش در ادبیات روان‌شناسی اجتماعی تعریف یکپارچه‌ای ندارد و این خود بازتاب پیچیدگی ذاتی پدیده است. رایشر (Reicher, 2001, p. 183) اغتشاش را به عنوان «رفتار خشونت‌آمیز یا مخرب جمعی که از چارچوب هنجارهای اعتراض متعارف خارج شده» توصیف می‌کند. تعریف‌های حقوقی اغتشاش معمولاً بر عنصر خشونت یا تهدید به خشونت علیه اشخاص یا اموال تأکید دارند. با این حال، از منظر روان‌شناختی، مرز میان اعتراض و اغتشاش اغلب مبهم است: اعتراض‌های صلح‌آمیز می‌توانند به دنبال تحریکات خارجی تصعید پیدا کنند، و اغتشاش‌های خشونت‌آمیز ممکن است در بستر اعتراض‌های اصیل اجتماعی شکل گرفته باشند (Stott et al., 2007; Drury & Reicher, 2009).

یک چارچوب مفهومی مفید برای درک رابطه میان اعتراض و اغتشاش، مدل «پیوستار کنش جمعی» است که رفتارها را از هنجارمندترین اشکال (مانند امضای عریضه) تا هنجارشکن‌ترین اشکال (مانند خشونت علیه اشخاص) در یک طیف قرار می‌دهد (Opp, 2009). با این حال، این مدل خطی نیست؛ پژوهش‌ها نشان داده‌اند که شرایط خاصی می‌توانند گذار از یک نقطه طیف به نقطه دیگر را نه تدریجی بلکه ناگهانی کنند (Tausch et al., 2011). فهم این گذارهای ناگهانی یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظری روان‌شناسی رفتار جمعی است.

۲.۲. پیشینه پژوهش: از روان‌شناسی کلاسیک جمعیت تا رویکردهای معاصر

تاریخ پژوهش درباره روان‌شناسی جمعیت و رفتار جمعی به قرن نوزدهم و آثار تأثیرگذار لوبون (Le Bon, 1895/1960) بازمی‌گردد. لوبون در کتاب «روانشناسی توده» استدلال کرد که در جمعیت‌ها، افراد هویت فردی خود را از دست می‌دهند، «ناخودآگاه نژادی» مشترکی برانگیخته می‌شود، و رفتارهای بدوی، تحریک‌پذیر و پیشنهادپذیر ظهور می‌یابند. این دیدگاه که بعدها توسط فروید (Freud, 1921) از منظر روانکاوانه تقویت شد، دیدگاه «ذوب هویت» نام گرفت. مدل فروید بر ایده «پیوند لیبیدویی» با رهبر به عنوان عامل انسجام جمعیت تأکید داشت، دیدگاهی که بعدها مورد نقد جدی قرار گرفت.

نسل بعدی نظریه‌پردازان رفتار جمعی از جمله اسملسر (Smelser, 1962) با ارائه «نظریه رفتار جمعی» تلاش کردند چارچوب جامع‌تری ارائه دهند. اسملسر شش عامل را برای بروز رفتار جمعی ضروری دانست: (۱) هدایت‌پذیری ساختاری، (۲) فشار ساختاری، (۳) رشد و گسترش یک باور تعمیم‌یافته، (۴) عوامل محرک، (۵) بسیج شرکت‌کنندگان، و (۶) ناکامی کنترل اجتماعی.

این مدل گام مهمی در جهت تحلیل ساختاری رفتار جمعی بود، اما همچنان بر دیدگاه «هویت‌زدایی» تکیه داشت و نقش هویت اجتماعی را به صورت کافی در نظر نمی‌گرفت.

چرخشی بنیادین در روان‌شناسی رفتار جمعی با کار تاجفل و ترنر (Tajfel & Turner, 1979) و سپس رایشر (Reicher, 1987) آغاز شد. تاجفل و ترنر نشان دادند که هویت اجتماعی - بخشی از مفهوم خود که از عضویت در گروه‌های اجتماعی ناشی می‌شود - نیروی محرکه‌ای قوی در رفتار افراد است. رایشر با اعمال این چارچوب بر رفتار جمعی، مدل ESIM را توسعه داد که اثباتاً نشان داد افراد در جمعیت‌ها «هویت خود را از دست نمی‌دهند» بلکه بر اساس هنجارهای هویت اجتماعی برجسته در آن لحظه عمل می‌کنند. این چرخش نظری، پارادایم غالب در روان‌شناسی رفتار جمعی را از «هویت‌زدایی» به «هویت‌یابی» تغییر داد. در دهه‌های بعد، نظریه‌پردازانی چون کلاندرمنس (Klandermans, 1997)، مک‌آدام (McAdam, 1982)، تیلی (Tilly, 1978) و ترو (Tarrow, 1994) رفتار اعتراضی را از منظر جنبش‌های اجتماعی مطالعه کردند و به عوامل سازمانی، شبکه‌ای و ساختاری توجه بیشتری نشان دادند. به موازات این رویکردها، مطالعاتی درباره انگیزش فردی مشارکت در اعتراض (Stürmer & Drury & Reicher, 2009; Drury, 2008; van Zomeren et al., 2004; Simon, 2004)، پیامدهای روان‌شناختی مشارکت (Drury & Reicher, 2009; Drury, 2008) و عوامل تصعید خشونت (Stott et al., 2007; Nassauer, 2019) شکل گرفتند که به مجموعه‌ای از یافته‌های تجربی انسجام‌یافته تبدیل شده‌اند.

۲.۲. نظریه‌های کلیدی روان‌شناسی اجتماعی

۲.۲.۱. نظریه هویت اجتماعی و مدل هویت اجتماعی رفتار جمعی تجدیدنظرشده

نظریه هویت اجتماعی تاجفل و ترنر (Tajfel & Turner, 1979, 1986) بر این فرض اساسی استوار است که مفهوم خود از دو بخش هویت فردی و هویت اجتماعی تشکیل شده است. هویت اجتماعی آن بخش از مفهوم خود است که از آگاهی فرد نسبت به عضویت در گروه‌های اجتماعی - همراه با ارزش‌ها و معنای عاطفی مرتبط با این عضویت - ناشی می‌شود. نظریه بر دو فرآیند اساسی تأکید دارد: مقایسه اجتماعی که طی آن افراد گروه‌های خود را با گروه‌های دیگر مقایسه می‌کنند، و جستجوی ارزش‌مداری مثبت که طی آن افراد تلاش می‌کنند هویت اجتماعی مثبتی داشته باشند.

وقتی هویت اجتماعی گروهی «تهدید» می‌شود - خواه از طریق تبعیض، نابرابری یا توهین - افراد به راهبردهای مختلفی برای بازسازی یا تأیید هویت مثبت گروهی متوسل می‌شوند. تاجفل و ترنر سه راهبرد اصلی را شناسایی کردند: (۱) تحرک اجتماعی فردی - خروج از گروه؛ (۲) خلاقیت اجتماعی - بازتعریف معیارهای مقایسه؛ (۳) رقابت اجتماعی - تلاش جمعی برای بهبود موقعیت گروه. اعتراض اجتماعی اغلب یک شکل از راهبرد سوم است: زمانی که مرزهای میان‌گروهی سیال نباشند و امکان تحرک فردی محدود باشد، رقابت جمعی از طریق اعتراض احتمال بیشتری دارد (Wright et al., 1990).

نظریه طبقه‌بندی خود (Turner et al., 1987) که بسط نظری SIT است، نشان می‌دهد که افراد می‌توانند خود را در سطوح انتزاع مختلف - از فردی تا گروهی تا انسانی - طبقه‌بندی کنند. در موقعیت‌هایی که هویت اجتماعی گروهی برجسته است، افراد به عنوان «نمایندگان» گروه عمل می‌کنند و هنجارهای گروهی رفتارشان را هدایت می‌کنند. این چارچوب توضیح می‌دهد که چرا در موقعیت‌های اعتراضی، رفتار افراد تا این حد همگن و هماهنگ به نظر می‌رسد: نه به دلیل از دست دادن هویت فردی، بلکه به دلیل برجسته‌تر شدن هویت اجتماعی گروهی مشترک.

مدل ESIM^۱ رایشر (Reicher, 1987, 2001; Stott & Reicher, 1998) این چارچوب را به حوزه رفتار جمعی تعمیم داد. بر اساس این مدل، جمعیت‌ها موجودیت‌های اجتماعی همگنی نیستند؛ بلکه شامل گروه‌های مختلف با هویت‌های متمایز هستند. محتوای هنجاری هر هویت اجتماعی تعیین می‌کند که چه رفتارهایی در موقعیت‌های خاص «مناسب» تلقی می‌شوند. مهم‌ترین نکته ESIM این است که تعامل میان جمعیت و نیروهای کنترلی می‌تواند هویت‌های اجتماعی را بازتعریف کند. وقتی نیروهای امنیتی با همه اعضای جمعیت - صرف نظر از رفتارشان - به شکل یکسانی برخورد می‌کنند، این احساس مشترک ایجاد می‌شود

¹Elaborated Social Identity Model

که کل گروه «مورد تهدید» است؛ این تعریف جدید از موقعیت می‌تواند هنجارهایی که «مقاومت» را توجیه می‌کنند برجسته سازد و تصعید رفتار را ممکن کند.

۲.۳.۲. نظریه محرومیت نسبی

نظریه محرومیت نسبی که توسط استافر و همکاران (Stouffer et al., 1949) در مطالعه «سرباز آمریکایی» بنیان‌گذاری شد و توسط گار (Gurr, 1970) به حوزه خشونت سیاسی تعمیم یافت، بر مفهوم شکاف ادراک‌شده میان «انتظارات ارزشی» و «توانایی‌های ارزشی» استوار است. محرومیت نسبی نه یک وضعیت عینی فقر یا محرومیت بلکه یک ادراک ذهنی از شکاف میان آنچه فرد باور دارد «مستحق» آن است و آنچه در واقعیت به آن دست می‌یابد.

گار (Gurr, 1970) سه نوع اصلی محرومیت نسبی را از هم تمایز داد: (۱) محرومیت نسبی کاهنده - وقتی انتظارات ثابت می‌مانند اما توانایی‌ها کاهش می‌یابند؛ (۲) محرومیت نسبی آرمانی - وقتی توانایی‌ها ثابت می‌مانند اما انتظارات افزایش می‌یابند؛ (۳) محرومیت نسبی پیشرو - وقتی هم توانایی‌ها کاهش می‌یابند و هم انتظارات افزایش می‌یابند، که گار این را بیشترین پیش‌بین خشونت سیاسی می‌دانست. این تمایزات اهمیت زیادی برای درک «منطق» پشت رویدادهای اعتراضی دارند.

پژوهش‌های معاصر مفهوم محرومیت نسبی را به شکل‌های متنوعی بسط داده‌اند. اسمیت و همکاران (Smith et al., 2012) در یک فراتحلیل جامع نشان دادند که محرومیت سببی گروهی - یعنی احساس اینکه گروه مرجع فرد در مقایسه با گروه‌های دیگر بدتر است - قوی‌ترین پیش‌بین کنش جمعی است؛ بسیار قوی‌تر از محرومیت نسبی فردی. پتیگرو و همکاران (Pettigrew et al., 2008) نشان دادند که این رابطه با متغیرهای هویتی تعدیل می‌شود: محرومیت نسبی گروهی زمانی قوی‌ترین پیش‌بین کنش است که فرد هویت‌یابی قوی با گروه داشته باشد. به عبارت دیگر، محرومیت نسبی و هویت اجتماعی از طریق یک فرآیند تعاملی عمل می‌کنند.

مفهوم «توهین اخلاقی» که توسط تاوش و همکاران (Tausch et al., 2011) وارد این بحث شد، نشان می‌دهد که نوع هیجانی که از محرومیت نسبی برمی‌خیزد اهمیت دارد. خشم بر خلاف اندوه، با تمایل به کنش برون‌گرایانه همراه است. اما خشمی که از احساس بی‌عدالتی اخلاقی ناشی می‌شود (نه صرفاً از محاسبه سود و زیان) با شکل‌های «هنجارشکن» اعتراض مرتبط‌تر است؛ چرا که این نوع خشم هرگونه «هزینه» را توجیه‌پذیر می‌سازد.

۲.۳.۳. مدل یکپارچه کنش جمعی

مدل یکپارچه کنش جمعی ون زومرن و همکاران (van Zomeren et al., 2008) در یک فراتحلیل جامع که ۱۸۲ مطالعه تجربی را در بر می‌گرفت نشان داد که سه دسته متغیر به صورت مستقل و تعاملی مشارکت اعتراضی را پیش‌بینی می‌کنند: (۱) احساس بی‌عدالتی - ادراک از اینکه وضع موجود ناعادلانه است؛ (۲) کارایی جمعی - باور مشترک به توانایی تغییر وضع از طریق کنش جمعی؛ (۳) هویت اجتماعی - هویت‌یابی با گروه مرتبط. این مدل نشان داد که هر سه عامل مشارکت را به طور معنادار پیش‌بینی می‌کنند، اما قوی‌ترین اثر تعاملی زمانی است که هر سه با هم حضور داشته باشند.

مدل SIMCA² که توسط اشتورمر و سایمون (Stürmer & Simon, 2004) توسعه یافت، دو مسیر جداگانه برای مشارکت در کنش جمعی شناسایی کرد: مسیر هویتی که در آن هویت‌یابی قوی با گروه مستقیماً به مشارکت منجر می‌شود، و مسیر ابزاری که در آن ارزیابی‌های کارایی و هزینه‌فایده اهمیت اصلی دارند. پژوهش‌های بعدی نشان داد که این دو مسیر با انواع متفاوتی از کنش جمعی مرتبطند: مسیر هویتی بیشتر با اشکال تجربه‌شده عاطفی اعتراض (برای مثال، شرکت در تظاهرات به عنوان بیان هویت) مرتبط است، در حالی که مسیر ابزاری با اشکال محاسبه‌شده‌تر (مانند لابی‌گری یا کمپین‌های آنلاین) همبستگی بیشتری دارد.

ون زومرن و همکاران (van Zomeren et al., 2012) مدل «معترضان به مثابه اقتصاددانان پرشور» را معرفی کردند که نشان می‌دهد معترضان هم «اقتصادی» (ابزاری) و هم «پرشور» (هویتی و هیجانی) هستند. در این مدل، زمانی که احساس بی‌عدالتی زیاد باشد اما کارایی جمعی پایین باشد، نوعی «درماندگی پرخاشگرانه» ممکن است ظهور کند که در آن افراد از اینکه «چیزی

² Social Identity Model of Collective Action

برای از دست دادن ندارند» احساس توجیه می‌کنند و به سمت اشکال رادیکال‌تر یا خشونت‌آمیزتر کنش حرکت می‌کنند. این مفهوم پیوند نظری مهمی میان شرایط ساختاری و احتمال اغتشاش ایجاد می‌کند.

۲.۳.۴. نظریه فرآیند سیاسی و بسیج منابع

نظریه فرآیند سیاسی مک‌آدام (McAdam, 1982) که در واکنش به نظریه کلاسیک رفتار جمعی لوبون و اسملسر شکل گرفت، اعتراض را به عنوان پاسخی عقلانی به ساختارهای فرصت سیاسی می‌فهمد، نه صرفاً به عنوان بیان هیجانی ناکامی. این نظریه سه شرط اصلی را برای شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی ضروری می‌داند: (۱) گشودگی ساختار فرصت سیاسی - وجود شکاف‌ها یا ضعف‌هایی در نظام سیاسی که فرصت اثرگذاری را فراهم می‌کنند؛ (۲) شبکه‌های سازمانی - وجود ساختارهای سازمانی از پیش موجود که بسیج را ممکن می‌سازند؛ (۳) قاب‌های شناختی تفسیری - باور مشترک به اینکه تغییر ممکن و ضروری است. نظریه بسیج منابع که توسط مک‌کارتی و زالد (McCarthy & Zald, 1977) پیشنهاد شد، بر این تأکید دارد که برای درک چرایی شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی، منابع مادی (مانند پول و وقت)، منابع انسانی (مانند مهارت‌ها و شبکه‌های اجتماعی) و منابع فرهنگی (مانند چارچوب‌های مشروعیت‌بخشی) اهمیت محوری دارند. در تفسیر اغتشاش، این نظریه توضیح می‌دهد که وقتی مسیرهای سازمان‌یافته و «منابع» لازم برای اعتراض هنجارمند در دسترس نباشند، احتمال کنش‌های کمتر سازمان‌یافته و هنجارشکن بیشتر می‌شود.

تیلی (Tilly, 1978; Tilly & Tarrow, 2015) مفهوم «رپرتوار کنش جمعی» را معرفی کرد که به مجموعه روش‌های شناخته‌شده و در دسترس برای کنش جمعی در یک بافت تاریخی و فرهنگی خاص اشاره دارد. این مفهوم توضیح می‌دهد که چرا در فرهنگ‌های مختلف اشکال متمایزی از اعتراض رواج دارد و چرا اغتشاش در برخی بافت‌ها به عنوان «ابزار» مشروعی در رپرتوار کنش تلقی می‌شود. این تحلیل تاریخی - مقایسه‌ای به درک الگوهای تکرارشونده در رویدادهای اعتراضی کمک می‌کند. در زمینه ایرانی، هرسیچ و ربیعی‌نیا (۱۴۰۲) با تحلیل الگوی شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ نشان دادند که شبکه‌های اجتماعی مجازی با تقویت قاب‌بندی‌های شناختی، تسهیل بسیج منابع و ایجاد هنجارهای جدید گروهی، نقش محوری در گذار از اعتراضات پراکنده به جنبش‌های سازمان‌یافته‌تر ایفا می‌کنند. این الگو، نظریه فرآیند سیاسی مک‌آدام را با تأکید بر بعد دیجیتال غنی می‌سازد.

۲.۳.۵. نظریه تنظیم هیجان و شناخت اجتماعی

نظریه فرآیند تنظیم هیجان گراس (Gross, 1998, 2015) چارچوب جامعی برای درک نقش هیجانات در رفتار جمعی فراهم می‌آورد. این نظریه پنج نقطه‌ی مداخله در فرآیند هیجانی را شناسایی می‌کند: (۱) انتخاب موقعیت، (۲) تعدیل موقعیت، (۳) جهت‌دهی توجه، (۴) تغییر شناختی یا ارزیابی مجدد، و (۵) تعدیل پاسخ. در موقعیت‌های اعتراضی، توانایی استفاده از ارزیابی مجدد شناختی - به جای واکنش هیجانی فوری - یکی از تعیین‌کننده‌های اصلی شکل رفتار است.

پژوهش‌های کسلر و همکاران (Kessler et al., 2020) نشان داد که ارزیابی مجدد شناختی در موقعیت‌های اعتراضی با انتخاب اشکال هنجارمندتر کنش مرتبط است. در مقابل، سرکوب هیجانی - که نیاز به منابع شناختی بیشتری دارد و در موقعیت‌های پرتنش کمتر در دسترس است - می‌تواند منجر به انفجار هیجانی ناگهانی شود. این توضیح می‌دهد که چرا در موقعیت‌های جمعی پرتنش، که توانایی تنظیم شناختی کاهش می‌یابد، احتمال رفتارهای تکانشی بیشتر می‌شود.

مفهوم «آلودگی هیجانی» که توسط هتفیلد و همکاران (Hatfield et al., 1993) توصیف شده نشان می‌دهد که هیجانات در موقعیت‌های اجتماعی به سرعت از فردی به فرد دیگر «سرایت» می‌کنند. در بافت جمعیت‌های اعتراضی، آلودگی هیجانی می‌تواند هیجانات مثبتی مانند همبستگی و توانمندی را تقویت کند (Drury & Reicher, 2009)، اما در موقعیت‌های تصعید می‌تواند خشم و ترس را به سرعت در جمعیت گسترش دهد (Goldenberg et al., 2020). تحقیقات نشان داده‌اند که سرعت و شدت آلودگی هیجانی با تراکم جمعیت، شدت هویت‌یابی گروهی، و وجود محرک‌های مشترک (مانند دیدن خشونت علیه «هم‌گروهان») همبستگی مثبت دارد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع نظری - تحلیلی است و با استفاده از روش مرور نظام‌مند ادبیات انجام شده است. این رویکرد برای پژوهش‌هایی که هدف اصلی آن‌ها تحلیل و ترکیب نظریه‌های موجود به منظور ارائه چارچوب‌های نظری جدید است مناسب‌ترین روش تلقی می‌شود (Torraco, 2016). گردآوری منابع از طریق جستجوی منظم در پایگاه‌های اطلاعاتی معتبر بین‌المللی شامل Scopus، Web of Science، PsycINFO، Google Scholar و پایگاه‌های داخلی شامل نورمگز، SID و مگ‌ایران انجام شده است.

کلیدواژه‌های اصلی جستجو شامل: protest psychology, collective action, riot behavior, social identity, relative deprivation, crowd psychology, political psychology, collective violence, emotion regulation in collective contexts, group norms و group identity در اعتراض، و معادل‌های فارسی آن‌ها بودند. جستجو محدود به منابع منتشرشده بین ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۴ بود، با تأکید بر منابع دهه‌های اخیر (۲۰۰۰ به بعد) برای اطمینان از به‌روز بودن محتوا. معیارهای ورود شامل: (۱) مقالات علمی - پژوهشی منتشرشده در مجلات دارای داوری بین‌المللی؛ (۲) کتاب‌های تخصصی و فصل‌های کتاب از انتشارات معتبر دانشگاهی؛ (۳) گزارش‌های پژوهشی سازمان‌های علمی معتبر؛ و (۴) فراتحلیل‌ها و مرورهای نظام‌مند مرتبط با موضوع بود. معیارهای خروج شامل منابع فاقد داوری علمی، منابع با تعارض منافع آشکار، و منابعی که اطلاعات روش‌شناختی کافی ارائه نمی‌دادند بود.

تحلیل منابع از طریق روش تحلیل محتوای کیفی انجام شد. این روش شامل سه مرحله اصلی است: (۱) کدگذاری توصیفی منابع بر اساس موضوع، روش و یافته‌های اصلی؛ (۲) طبقه‌بندی کدها در دسته‌بندی‌های نظری مشخص؛ و (۳) ترکیب و تفسیر دسته‌بندی‌ها به منظور ایجاد چارچوب نظری یکپارچه. برای اطمینان از اعتبار تحلیل، از تکنیک «اشباع نظری» استفاده شد: جستجو تا زمانی ادامه یافت که منابع جدید اطلاعات مفهومی جدیدی اضافه نمی‌کردند. در مجموع ۷۸ منبع اولیه وارد تحلیل شدند که از این تعداد ۵۵ مقاله، ۱۸ کتاب و فصل کتاب، و ۵ گزارش پژوهشی بودند.

۴. یافته‌های پژوهش

۴.۱. فرآیندهای انگیزشی و شناختی مشارکت اعتراضی

۴.۱.۱. انگیزش خشم اخلاقی و نقش بی‌عدالتی ادراک‌شده

یکی از قوی‌ترین یافته‌های پژوهشی در روان‌شناسی اعتراض اجتماعی، نقش محوری «خشم اخلاقی» در برانگیختن مشارکت اعتراضی است. ماکی و همکاران (Mackie et al., 2000) نشان دادند که خشم گروه‌محور - یعنی خشمی که از احساس بی‌عدالتی نسبت به گروه برمی‌خیزد - قوی‌ترین پیش‌بین کنش برون‌گرایانه جمعی (از جمله اعتراض) است. این تمایز از «خشم فردمحور» که با رفتارهای انتقامی فردی بیشتر مرتبط است اهمیت نظری و کاربردی دارد. مطالعات ولکوپف و همکاران (Wolkenhauer et al., 2023) در بافت‌های معاصر نشان داد که خشم اخلاقی که با ادراک «نقض اصول عدالت جهانی» همراه است - نه صرفاً با آسیب به منافع شخصی - قوی‌ترین پیش‌بین مشارکت حتی در بین افرادی است که مستقیماً از بی‌عدالتی آسیب ندیده‌اند. فراتر از خشم، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که «احساس ننگ جمعی» و «احساس توهین» نیز نقش مهمی در انگیزش اعتراضی دارند. لیندner (Lindner, 2006) بر نقش تحقیر به عنوان «سلاحی» برای تحلیل برقراری سلطه اجتماعی تأکید دارد و استدلال می‌کند که احساس تحقیر جمعی - به ویژه وقتی مربوط به گروه‌های تاریخی به حاشیه رانده‌شده باشد - منبع قوی‌ای برای هر دو نوع اعتراض هدفمند و اغتشاش خشونت‌آمیز است. اما گار (Gurr, 1970) تأکید می‌کند که مهم‌ترین متغیر نه شدت محرومیت بلکه نوع پاسخ هیجانی ناشی از آن است: محرومیت‌هایی که منجر به «خشم» (نه «اندوه» یا «پذیرش») می‌شوند، بیشترین احتمال منجر شدن به کنش را دارند.

مطالعات اخیر بر مفهوم «قضاوت اخلاقی» نیز تأکید دارند. هایت (Haidt, 2003) در نظریه «بنیان‌های اخلاقی» نشان داد که ارزیابی‌های اخلاقی از بنیان‌های شهودی‌ای برمی‌خیزند که در میان گروه‌های مختلف اجتماعی تفاوت دارند. در بافت اعتراض، گروه‌های مختلف ممکن است همان وضعیت را از طریق بنیان‌های اخلاقی متفاوت ارزیابی کنند - برخی بر پایه «مراقبت/آسیب»،

برخی بر پایه «عدالت/مقابل بودن»، و برخی بر پایه «وفاداری/خیانت». این تفاوت در قاب‌بندی اخلاقی می‌تواند توضیح دهد که چرا حتی درون یک جنبش اعتراضی، درباره تاکتیک‌های مجاز اختلاف نظر وجود دارد.

۴.۱.۲. قاب‌بندی شناختی، فرآیند تفسیر و آگاهی بخشی

نظریه «قاب‌بندی» که توسط گافمن (Goffman, 1974) معرفی شد و توسط اسنو و بنفورد (Snow & Benford, 1988) به حوزه جنبش‌های اجتماعی تعمیم یافت، نشان می‌دهد که افراد برای درک رویدادها و تجربیاتشان از «قاب‌ها» یا چارچوب‌های تفسیری استفاده می‌کنند. در بافت اعتراض، سازمان‌دهندگان جنبش‌ها تلاش می‌کنند از طریق «کار قاب‌بندی» مسئله اجتماعی را به گونه‌ای تعریف کنند که مشارکت را تشویق کند. اسنو و بنفورد سه نوع کار قاب‌بندی را شناسایی کردند: قاب‌بندی تشخیصی که مشکل و مسئولان آن را شناسایی می‌کند؛ قاب‌بندی پیش‌نویسی که راه‌حل و استراتژی پیشنهاد می‌کند؛ و قاب‌بندی انگیزشی که دلایلی برای مشارکت فراهم می‌آورد.

اهمیت این قاب‌بندی در تمایز اعتراض از اغتشاش در این است که جنبش‌های اعتراضی سازمان‌یافته دارای قاب‌بندی‌های منسجمی هستند که هم هویت «دشمن» را مشخص می‌کنند و هم مرزهای رفتار مجاز را تعریف می‌کنند. در اغتشاش‌ها، این قاب‌بندی‌های سازمان‌یافته غالباً غایبند، اما این بدان معنا نیست که اغتشاش کاملاً فاقد «قاب» است؛ بلکه قاب‌های آن اغلب مبهم‌تر، احساسی‌تر و کمتر متمایزکننده هستند (Reicher, 2001). در بافت اغتشاش‌هایی که از اعتراض‌های سازمان‌یافته نشأت گرفته‌اند، اغلب می‌توان ردپایی از قاب‌بندی‌های اولیه را یافت که در روند تصعید دستخوش تغییر شده‌اند.

مفهوم «آگاهی بخشی» که در مطالعات جنبش‌های اجتماعی مطرح است، به فرآیندی اشاره دارد که طی آن افراد با ورود به گروه‌های مرجع، به شکل‌های جدیدی از تفسیر واقعیت اجتماعی دست می‌یابند. کلاندرمنس (Klandermans, 1997) نشان داد که این فرآیند «آگاهی بخشی» مرحله‌ای میانی و ضروری میان محرومیت نسبی و مشارکت اعتراضی است. بدون این فرآیند تفسیری جمعی، محرومیت نسبی الزاماً به مشارکت اعتراضی منجر نمی‌شود — چرا که افراد ممکن است وضع موجود را به «قضا و قدر» یا «نالایقی شخصی» نسبت دهند نه به ساختارهای ظالمانه قابل تغییر. این «اتخاذ منظر گروهی» نقشی اساسی در بسیج اعتراضی دارد.

۴.۲. پویایی‌های هویت اجتماعی و هنجارهای گروهی در رفتار جمعی

۴.۲.۱. هویت اجتماعی و انسجام جمعیت

پژوهش‌های میدانی مهمی که در موقعیت‌های اعتراضی واقعی انجام شده‌اند، بینش‌های ارزشمندی درباره نقش هویت اجتماعی فراهم کرده‌اند. مطالعه کلاسیک رایشر (Reicher, 1984) درباره «اغتشاش سنت پائول» در بریستول (۱۹۸۰) یکی از اولین مطالعاتی بود که نشان داد رفتار جمعیت در اغتشاش انتخابی و هدفمند است، نه تصادفی. جمعیت علیه نمادهای حضور پلیس (خودروهای پلیس، کلانتری) اقدام کرد اما اموال ساکنان محلی را دست نزد - این انتخابی بودن نشانه‌ای آشکار از وجود هویت اجتماعی منسجم با هنجارهای مشخص بود. پژوهش‌های بعدی رایشر و استوت (Stott & Reicher, 1998) این یافته را در بافت اغتشاش‌های ورزشی تأیید کردند.

دروی و رایشر (Drury & Reicher, 2000, 2009) در مطالعات طولانی درباره اعتراض‌های سازمان‌یافته نشان دادند که تجربه «توانمندی جمعی» - یعنی احساس اینکه گروه با هم می‌تواند چیزی را تغییر دهد - یکی از مهم‌ترین پیامدهای روان‌شناختی مشارکت در اعتراض‌های موفق است. این توانمندی از طریق هویت مشترک و تجربه همبستگی در مواجهه با مقاومت شکل می‌گیرد. جالب‌تر اینکه آن‌ها نشان دادند که حتی وقتی اعتراض «شکست» می‌خورد (به اهداف اعلامی نمی‌رسد)، شرکت‌کنندگان اغلب از «تجربه توانمندی» که در جریان اعتراض داشتند گزارش می‌دهند. این نشان می‌دهد که پیامدهای روان‌شناختی اعتراض حتی جدا از نتایج سیاسی آن اهمیت دارند.

پژوهش‌های جدیدتر بر نقش «هویت مشترک» در تقویت «نرم‌های مراقبت» در موقعیت‌های اعتراضی تأکید دارند. دروی و همکاران (Drury et al., 2020) در مطالعه رویدادهای جمعی - از جمله در دوران همه‌گیری کوید ۱۹ - نشان دادند که وقتی افراد هویت اجتماعی مشترکی را با سایر اعضای جمعیت ادراک می‌کنند، رفتارهای همکارانه، حمایت‌گرانه و فداکارانه‌ای از خود

نشان می‌دهند که پیش‌بینی مدل‌های فردگرا را ناتوان می‌سازد. این یافته چالشی جدی برای دیدگاه‌های کلاسیک «جمعیت خطرناک» است.

۴.۲.۲. هنجارهای گروهی به عنوان تنظیم‌کننده رفتار جمعی

هنجارهای گروهی در سطح رفتار جمعی به دو شکل عمل می‌کنند: هنجارهای توصیفی که توصیف می‌کنند اکثریت اعضای گروه چه می‌کنند، و هنجارهای تجویزی که تعیین می‌کنند چه رفتارهایی «درست» یا «غلط» هستند (Cialdini & Trost, 1998). در موقعیت‌های اعتراضی، هر دو نوع هنجار به صورت هم‌زمان عمل می‌کنند. هنجارهای توصیفی از طریق مشاهده رفتار دیگران (که در جمعیت بسیار آسان است) شکل می‌گیرند، در حالی که هنجارهای تجویزی از طریق آموزش‌های سازمانی، تاریخ جنبش، و تعاملات رهبری منتقل می‌شوند.

مطالعات نشان داده‌اند که هنجارهای درون‌گروهی اعتراض‌های سازمان‌یافته معمولاً شامل: صلح‌آمیز بودن، همبستگی با هم‌گروهان، ابراز هویت گروهی از طریق نمادها و شعارها، و پرهیز از رفتارهایی که می‌توانند «هدف» کل جنبش را به خطر بیندازند است. رایشر (Reicher, 2001) نشان داد که حتی در جنبش‌هایی که اعتراض هنجارشکن بخشی از هویت گروهی است، این هنجارشکنی از منطق هویتی درونی خاصی تبعیت می‌کند - مثلاً «خرابکاری اموال سیستم ظالم مجاز است اما آسیب به مردم عادی ممنوع است». این تمایز نشان می‌دهد که حتی اغتشاش‌های خشونت‌آمیز هنجارهای درونی خود را دارند. پدیده «اثر گوسفند سیاه» که توسط مارکوس-نوارته و اوک (Marques & Yzerbyt, 1988) توصیف شده، نشان می‌دهد که اعضای گروه نسبت به انحراف‌کنندگان درون‌گروهی (یعنی کسانی که هنجارهای گروه را نقض می‌کنند) قضاوت سخت‌تری دارند تا نسبت به انحراف‌کنندگان برون‌گروهی. در بافت اعتراض، این توضیح می‌دهد که چرا سازمان‌دهندگان جنبش‌های صلح‌آمیز اغلب شدیداً با اعضای پرخاشگر واکنش نشان می‌دهند و آن‌ها را «ناخودی» یا «نفوذی» می‌نامند - این رفتار نه صرفاً استراتژیک بلکه بازتاب روان‌شناسی هنجاری گروه است.

۴.۳. عوامل روان‌شناختی گذار از اعتراض به اغتشاش

۴.۳.۱. مدل تصعید چرخه‌ای و نقش پلیس

مهم‌ترین نظریه برای توضیح گذار از اعتراض به اغتشاش، مدل تصعید چرخه‌ای است که از پژوهش‌های میدانی استوت و رایشر (Stott & Reicher, 1998; Stott et al., 2007) در اغتشاش‌های ورزشی و اعتراض‌های سیاسی برخاسته است. این مدل بر اساس ESIM پیش می‌رود و نشان می‌دهد که گذار به خشونت نتیجه تعامل دیالکتیکی میان تعریف هویتی جمعیت و پاسخ نیروهای کنترل است. مکانیسم کلیدی این است که مداخله پلیس که به عنوان «ناعادلانه» یا «خشونت‌آمیز» ادراک می‌شود، می‌تواند هویت اجتماعی اعضای جمعیت را به شکلی بازتعریف کند که «مقاومت» از طریق خشونت، بخشی «هنجارین» از هویت گروهی می‌شود. در مطالعات میدانی ایرانی نیز، مصطفوی و همکاران (۱۴۰۲) با به‌کارگیری نظریه مبنایی در بررسی ناآرامی‌های اجتماعی آبان ۹۸ نشان دادند که گذار از کنش اعتراضی به رفتارهای خشونت‌آمیز اغلب نتیجه ترکیب محرومیت نسبی، ناتوانی ادراک‌شده در مسیرهای هنجارمند و بازتعریف هویت گروهی در مواجهه با پاسخ‌های نهادینه است. این یافته‌ها با مدل تصعید چرخه‌ای در ادبیات بین‌المللی همخوانی دارد و بر نقش زمینه‌های ساختاری و ادراکی در تسهیل اغتشاش تأکید می‌کند. استوت و همکاران (Stott et al., 2007) این مدل را از طریق مطالعه مقایسه‌ای رویکردهای مختلف پلیس در اروپا آزمودند. رویکرد پلیس «کانالیزه‌کننده» که تمایزگذاری میان گروه‌های مختلف جمعیت را حفظ می‌کند و با اکثریت صلح‌جو با احترام رفتار می‌کند، به طور معنادار نرخ تصعید پایین‌تری داشت. در مقابل، رویکرد «مدیریت فیزیکی» که با تمام اعضای جمعیت یکسان برخورد می‌کند، اغلب به تصعید رویداد کمک می‌کرد. این یافته‌های تجربی تبیین نظری مدل ESIM را تأیید می‌کنند و پیامدهای روشنی برای آموزش نیروهای انتظامی دارند. مطالعات داخلی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کنند؛ شریفی (۱۳۸۸) با بررسی ابعاد روانشناختی خشونت‌گرایی جمعیت اغتشاشگر، نشان داد که عواملی مانند آلودگی هیجانی، کاهش کنترل شناختی و تحقیر ادراک‌شده، رفتارهای مخرب را تسهیل می‌کنند و آموزش نیروهای کنترل‌کننده بر اساس تمایزگذاری میان گروه‌های مختلف جمعیت می‌تواند این فرآیند را تعدیل نماید.

مطالعات ناساور (Nassauer, 2019) در کتاب «اعتراض خشونت‌آمیز» بر نقش «موقعیت‌های وابسته به اطمینان» تأکید دارد. وی نشان داد که خشونت در اعتراض‌ها اغلب از «لحظه‌های گسست» شروع می‌شود که در آن‌ها ارزیابی‌های تهدید در میان تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان به صورت هم‌زمان برانگیخته می‌شود. این لحظه‌ها اغلب توسط عواملی مانند شنیدن صدای تیراندازی، دیدن خشونت علیه یک هم‌گروه، یا تجربه محاصره فیزیکی ایجاد می‌شوند. پس از این لحظات گسست، پردازش شناختی به سرعت کاهش می‌یابد و پاسخ‌های هیجانی فوری - معمولاً ترکیبی از ترس و خشم - جایگزین می‌شوند.

۴.۳.۲. نقش پردازش شناختی، تهدید ادراک‌شده و آستانه تصعید

در سطح فردی-شناختی، چندین فرآیند وجود دارند که به تصعید رفتار از اعتراض به اغتشاش کمک می‌کنند. اول، نظریه «باربار شناختی» نشان می‌دهد که وقتی منابع شناختی تحت فشار قرار دارند، انسان‌ها به پاسخ‌های رفتاری خودکارتر و اکتشافی‌تر روی می‌آورند (Kahneman, 2011). در موقعیت‌های جمعی پرتنش، سر و صدا، تراکم، ترس و هیجان همگی منابع شناختی را تحت فشار می‌گذارند. این فشار می‌تواند توانایی ارزیابی عواقب بلندمدت رفتار را کاهش دهد و تصمیم‌گیری را به سمت واکنش‌های فوری هیجانی سوق دهد.

دوم، پدیده «تسری رفتاری» که توسط زیمنباردو (Zimbardo, 1969) در پیوند با مفهوم «ناشناسایی» مطرح شد، نشان می‌دهد که برخی شرایط محیطی - مانند ناشناس بودن، تاریکی، و تعلق به یک گروه بزرگ - می‌توانند بازداری‌های رفتاری را کاهش دهند. هر چند دیدگاه‌های معاصر (Reicher et al., 1995) نشان می‌دهند که این تأثیرات به هنجارهای هویتی گروه وابسته‌اند، اما در موقعیت‌های خاص که هنجارهای گروه خشونت را توجیه می‌کنند، ناشناسایی می‌تواند احتمال خشونت را افزایش دهد. مطالعات نشان می‌دهند که احساس ناشناسایی در جمعیت‌های متراکم با افزایش شرکت در رفتارهای هنجارشکن - حتی آن‌هایی که فرد در شرایط عادی از آن‌ها پرهیز می‌کند - مرتبط است.

سوم، «پدیده آستانه» که توسط گرانووتر (Granovetter, 1978) مطرح شد، چارچوب جالبی برای درک تصعید جمعی ارائه می‌دهد. در این مدل، هر فرد آستانه‌ای دارد که اگر تعداد افرادی که قبل از او دست به عمل زده‌اند از آن آستانه گذر کند، او نیز وارد می‌شود. برخی افراد آستانه پایین دارند (و زودتر وارد می‌شوند)، برخی آستانه بالا دارند. این مدل توضیح می‌دهد که چرا خشونت جمعی می‌تواند از یک آتش‌افروزی کوچک به سرعت گسترش یابد، بدون اینکه لزوماً اکثریت جمعیت آن را از ابتدا قصد داشته باشند.

۴.۳.۳. تحقیر جمعی، هویت در معرض خطر و انتقام

لیندندر (Lindner, 2006) استدلال می‌کند که «تحقیر» - که آن را به عنوان «بی‌ارزش شمردن فرد یا گروه از سوی کسانی که قدرت دارند» تعریف می‌کند - نقشی محوری در درک خشونت جمعی دارد. تحقیر با خشم معمولی متفاوت است: تحقیر شامل یک بُعد هویتی عمیق است که در آن «ارزش» و «کرامت» گروه به عنوان کل زیر سؤال می‌رود. وقتی افراد تحقیر جمعی را تجربه می‌کنند، واکنش‌ها به یکی از سه الگو تمایل دارند: (۱) انزوا و پس‌نشینی؛ (۲) اشکال رادیکال‌تری از اعتراض که هدفشان بازسازی «شان» گروه است؛ یا (۳) خشونت انتقامی که هدفش «تحقیر متقابل» دشمن است. این تحلیل توضیح می‌دهد که چرا برخی اغتشاش‌ها رنگ «انتقام» دارند و چرا پس از دوره‌های طولانی سرکوب، خشونت جمعی می‌تواند شدید و ناگهانی باشد.

مفهوم «تله انتقام» که توسط فریدمن (Fridman, 2020) بسط یافته، نشان می‌دهد که وقتی تحقیر جمعی به صورت مداوم و بدون امکان پاسخ‌گویی هنجارمند ادامه می‌یابد، احتمال واکنش‌های انتقامی خشونت‌آمیز افزایش می‌یابد. این «تله» زمانی ایجاد می‌شود که: (۱) گروه به صورت مداوم تحقیر می‌شود؛ (۲) مسیرهای ترمیم هنجارمند (مانند مسیرهای قانونی یا دیپلماتیک) بسته یا ناکارآمد هستند؛ (۳) هویت گروهی به شدت تهدید شده و بازتعریف شده است. در چنین بافتی، خشونت می‌تواند نه صرفاً یک پاسخ هیجانی بلکه یک «انتخاب استراتژیک» برای بازسازی شان گروه تلقی شود.

۴.۴. پیامدهای روان‌شناختی مشارکت

۴.۴.۱. پیامدهای مثبت: توانمندی، هویت و تغییر

پژوهش‌های متعددی پیامدهای روان‌شناختی مثبت مشارکت در اعتراض‌های سازمان‌یافته را مستند کرده‌اند. دروی و رایشر (Drury & Reicher, 2009) در مصاحبه‌های عمیق با شرکت‌کنندگان در اعتراض‌های بریتانیا نشان دادند که تجربه «توانمندی جمعی» یکی از محوری‌ترین پیامدهای روان‌شناختی مشارکت است. این توانمندی از طریق تجربه همبستگی با دیگران در برابر مقاومت مشترک شکل می‌گیرد و به طور معنادار خودکارآمدی سیاسی و حس تعلق اجتماعی را تقویت می‌کند. این پیامدها حتی وقتی اعتراض به اهداف اعلامی خود نرسیده باشد قابل مشاهده هستند.

مطالعه شیرتزل و همکاران (Shirtzell et al., 2020) پس از اعتراض‌های Black Lives Matter در ایالات متحده نشان داد که شرکت‌کنندگان در این اعتراض‌ها در مقایسه با غیر شرکت‌کنندگان افزایش معنادار در: (۱) کارایی سیاسی ادراک‌شده؛ (۲) هویت‌یابی با جامعه سیاه‌پوستان؛ (۳) بهزیستی روان‌شناختی؛ و (۴) کاهش احساس درماندگی گزارش کردند. جالب اینکه این پیامدهای مثبت حتی برای شرکت‌کنندگانی که در جریان اعتراض با خشونت پلیسی مواجه شده بودند نیز مشاهده شد — که نشان می‌دهد تجربه همبستگی جمعی می‌تواند آثار آسیب‌زای خشونت را تا حدی جبران کند.

از منظر روانپزشکی اجتماعی، برخی پژوهشگران استدلال کرده‌اند که مشارکت در اعتراض می‌تواند نقش «درمانگرانه» برای جوامعی داشته باشد که تجربه‌های بی‌عدالتی تاریخی را حمل می‌کنند. هرمان (Herman, 1992) در اثر تأثیرگذارش درباره «ترومای پیچیده» نشان داد که یکی از عوامل بازیابی از تروما، «بازسازی قدرت» از طریق کنش جمعی است. این دیدگاه اعتراض را نه فقط به عنوان ابزار تغییر سیاسی بلکه به عنوان منبع ترمیم روانی - اجتماعی نیز می‌بیند.

۴.۴.۲. پیامدهای منفی و آسیب‌های روان‌شناختی

در کنار پیامدهای مثبت، مشارکت در رویدادهای اعتراضی - به ویژه آن‌هایی که با خشونت همراه بودند - می‌تواند پیامدهای منفی جدی داشته باشد. پژوهش‌های فرانک و همکاران (Frank et al., 2020) نشان داد که مواجهه با خشونت پلیسی در اعتراض‌ها - حتی برای افرادی که مشاهده‌گر بودند نه هدف مستقیم - می‌تواند با نشانه‌های اختلال استرس پس از ضربه (PTSD)، اضطراب و افسردگی مرتبط باشد. سخن (Sekhon, 2021) نشان داد که برای اجتماعات سیاه‌پوست در آمریکا، مواجهه مداوم با خشونت پلیسی - هم مستقیم و هم از طریق شاهد بودن - یک «منبع استرس‌نازادی مزمن» ایجاد می‌کند که بر مشارکت سیاسی بعدی تأثیر می‌گذارد.

برای شرکت‌کنندگان در اغتشاش‌های خشونت‌آمیز، پیامدهای منفی ممکن است شامل: آسیب‌های جسمانی، دستگیری و پیامدهای قانونی، احساس گناه و شرم در صورتی که رفتار به آسیب به دیگران منجر شده باشد، و در برخی موارد آسیب‌های هویتی باشد - به ویژه وقتی فرد بعدها رفتار خود در جریان اغتشاش را با ارزش‌های شخصی‌اش ناسازگار می‌بیند (Catani et al., 2009). پژوهش‌های کوگان و همکاران (Kogan et al., 2023) نشان داد که برخی شرکت‌کنندگان در اغتشاش‌های خشونت‌آمیز تجربه «شرم هویتی» را گزارش می‌کنند - احساسی که «من آن کسی نبودم که باید می‌بودم» - که می‌تواند مشکلات روان‌شناختی بلندمدت ایجاد کند.

پیامدهای سطح جمعی نیز اهمیت دارند. اغتشاش‌های خشونت‌آمیز می‌توانند انسجام اجتماعی را کاهش دهند، خطوط گسل میان‌گروهی را تعمیق کنند، و مسیرهای مشروع تغییر اجتماعی را با ایجاد موضع‌گیری‌های سخت‌گیرانه از طرف دولت‌ها محدودتر کنند (Mc Adam et al., 2001). جنسن و دالهارد (Jensen & Dalhard, 2021) نشان دادند که اغتشاش‌ها - به ویژه آن‌هایی که با آسیب به اموال عمومی همراهند - اغلب بر «سرمایه اجتماعی» جوامعی که در آن رخ می‌دهند تأثیر منفی دارند؛ هر چند این تأثیر در جوامع با نابرابری بالاتر کمتر بارز است - احتمالاً به این دلیل که در چنین جوامعی، سرمایه اجتماعی از پیش کاهش یافته بوده است.

۴.۵. مقایسه نظری و چارچوب تحلیلی یکپارچه

مقایسه نظریه‌های مرور شده آشکار می‌کند که هر یک بر جنبه‌ی خاصی از پدیده‌ی پیچیده اعتراض و اغتشاش روشنایی می‌افکند. نظریه هویت اجتماعی و مدل ESIM قوی‌ترین تبیین را برای «چرا مردم در اعتراض‌ها رفتار جمعی منسجمی دارند» و «چگونه تعاملات با نیروهای کنترل می‌توانند رفتار را تصعید کنند» ارائه می‌دهند. نظریه محرومیت نسبی بر «شرایط اقتصادی - اجتماعی و احساسی» که زمینه اعتراض را فراهم می‌کنند تمرکز دارد. مدل یکپارچه کنش جمعی سه عامل اصلی پیش‌بینی مشارکت را در یک چارچوب تجربی قابل آزمون ادغام می‌کند. نظریه فرآیند سیاسی بر «ساختارهای فرصت» و عوامل سازمانی تأکید دارد. نظریه‌های تنظیم هیجان به مکانیسم‌های روان‌شناختی فردی‌ای که در بافت جمعی عمل می‌کنند می‌پردازند. بر اساس این مرور نظری، می‌توان یک چارچوب تحلیلی یکپارچه پیشنهاد کرد که اعتراض و اغتشاش را از طریق چهار بعد تحلیل می‌کند: (۱) بعد هویتی - هویت اجتماعی برجسته، محتوای هنجاری آن، و شدت هویت‌یابی؛ (۲) بعد انگیزشی - نوع و شدت بی‌عدالتی ادراک‌شده، کارایی جمعی، و هیجانات مرتبط؛ (۳) بعد موقعیتی - تعاملات با نیروهای کنترل، محرک‌های تصعید، و ساختار فرصت‌ها؛ (۴) بعد شناختی - هیجانی - ظرفیت تنظیم هیجان، پردازش شناختی در موقعیت، و قاب‌بندی تفسیری. هر دو پدیده - اعتراض و اغتشاش - در همه این ابعاد قابل تحلیل هستند، اما الگوی ترکیب این عوامل در هر پدیده متفاوت است. در اعتراض هدفمند، هویت اجتماعی منسجم و با هنجارهای صلح‌آمیز مشخص است؛ انگیزش ترکیبی از بی‌عدالتی ادراک‌شده و کارایی جمعی بالاست؛ ساختار فرصت تا حدی باز است؛ و پردازش شناختی هدایت‌شده توسط رهبری و چارچوب‌های تفسیری است. در اغتشاش خشونت‌آمیز، هویت اجتماعی اغلب واکنشی و بازتعریف‌شده در مواجهه با تهدید است؛ انگیزش توسط خشم، تحقیر و کارایی پایین یا «درماندگی پرخاشگرانه» تغذیه می‌شود؛ ساختار فرصت بسته یا ادراک‌شده به عنوان مسدود است؛ و پردازش شناختی تحت تأثیر بار شناختی و آلودگی هیجانی کاهش یافته است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی نظری جامع مبانی روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش به مرور و تحلیل نظریه‌های کلیدی روان‌شناسی اجتماعی، شناختی و سیاسی پرداخت. یافته‌های نظری چندین پیام محوری دارند که در ادامه بحث می‌شوند. نخست، اعتراض و اغتشاش پدیده‌هایی هستند که ریشه‌های روان‌شناختی مشترک (به ویژه هویت اجتماعی و بی‌عدالتی ادراک‌شده) دارند اما از مسیرهای شناختی، هیجانی و هنجاری متمایزی عبور می‌کنند. این یافته با دیدگاه‌های کلاسیک که اغتشاش را محصول «از دست دادن هویت» یا «ذوب» در جمعیت می‌دانستند در تضاد است. نظریه‌های معاصر به جای «هویت‌زدایی»، فرآیند «بازتعریف هویت» را در بافت‌های اغتشاشی شناسایی می‌کنند. دوم، گذار از اعتراض به اغتشاش یک فرآیند دیالکتیکی، غیرخطی و وابسته به بافت است. مدل تصعید چرخه‌ای نشان می‌دهد که این گذار نه نتیجه اجتناب‌ناپذیر ذاتیت جمعیت، بلکه اغلب پیامد تعاملات ناکارآمد میان جمعیت و نیروهای کنترل است. این یافته پیامد مستقیمی برای سیاست‌های کنترل جمعیت دارد: تاکتیک‌هایی که به صورت یکجا با تمام جمعیت برخورد می‌کنند (بدون تمایزگذاری) احتمال تصعید را افزایش می‌دهند؛ رویکردهای تمایزگذارانه که با گروه‌های مختلف درون جمعیت به تفاوت برخورد می‌کنند، احتمال تصعید را کاهش می‌دهند. سوم، پیامدهای روان‌شناختی اعتراض و اغتشاش بر افراد و جوامع متمایز هستند. اعتراض‌های هدفمند می‌توانند - حتی وقتی به اهداف سیاسی نمی‌رسند - احساس توانمندی جمعی، هویت اجتماعی مثبت و بهزیستی روان‌شناختی را تقویت کنند. در مقابل، مشارکت در اغتشاش‌های خشونت‌آمیز با آسیب‌های روان‌شناختی متنوعی مرتبط است. با این حال، آنچه در هر دو مورد نقش مهمی دارد نه صرفاً «نوع» کنش بلکه «نوع پاسخ نهادی» به آن است. چهارم، ظرفیت تنظیم هیجان و توانایی استفاده از ارزیابی مجدد شناختی در موقعیت‌های پرتنش، عوامل فردی مهمی در تعیین شکل پاسخ اعتراضی هستند. آموزش مهارت‌های تنظیم هیجان - به ویژه در جمعیت‌های جوانی که بیشترین احتمال مشارکت در کنش جمعی را دارند - می‌تواند به کاهش احتمال تصعید رفتار در موقعیت‌های اعتراضی کمک کند.

پنجم، تحقیر جمعی به عنوان یک متغیر مستقل - فراتر از محرومیت مادی - در پیش‌بینی اغتشاش‌های خشونت‌آمیز اهمیت دارد. این یافته بر ضرورت توجه به ابعاد هویتی، کرامتی و احترامی در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی تأکید می‌کند. سیاست‌هایی که حتی در حالی که مزایای مادی ارائه می‌دهند اما به شیوه‌ای تحقیرآمیز عمل می‌کنند، ممکن است نه تنها مشکل را حل نکنند بلکه تضادهای را تعمیق دهند.

پیامدهای این تحلیل برای چندین حوزه کاربردی مهم است. در حوزه بهداشت روانی، سیاست‌گذاران و متخصصان بالینی باید از ابعاد هویتی و جمعی رویدادهای اعتراضی آگاه باشند و خدمات بهداشت روانی پس از رویدادهای جمعی را متناسب با این ابعاد طراحی کنند. در حوزه آموزش و پرورش، برنامه‌های شهروندی که مهارت‌های مشارکت دموکراتیک - از جمله تنظیم هیجان در موقعیت‌های جمعی - را آموزش می‌دهند می‌توانند به تقویت فرهنگ اعتراض هنجارمند کمک کنند. در حوزه آموزش پلیس، آموزش مبتنی بر یافته‌های مدل ESIM و مطالعات استوت درباره مدیریت جمعیت می‌تواند احتمال تصعید ناخواسته را کاهش دهد. از منظر کاربردی، امیری (۱۳۹۶) با تأکید بر نقش عملیات روانی در شکل‌دهی به ادراکات جمعی، نشان می‌دهد که تقویت قاب‌بندی‌های هنجارمند و مدیریت هیجانات گروهی از طریق آموزش‌های پیشگیرانه می‌تواند احتمال گذار از اعتراض مدنی به اغتشاش را کاهش دهد. این یافته‌ها بر ضرورت طراحی برنامه‌های آموزش شهروندی و مدیریت جمعیت مبتنی بر شواهد روان‌شناختی تأکید دارند.

محدودیت اصلی پژوهش حاضر، ماهیت صرفاً نظری آن است که امکان آزمون تجربی در بافت‌های خاص را به پژوهش‌های میدانی آتی واگذار می‌کند. همچنین بیشتر نظریه‌های مورد بررسی در بافت‌های غربی توسعه یافته‌اند و ممکن است نیاز به تطبیق و آزمون مجدد در بافت‌های فرهنگی دیگر - از جمله جوامع فارسی‌زبان - داشته باشند. پیشنهادات برای پژوهش‌های آتی شامل: (۱) مطالعات طولی که فرآیند گذار از اعتراض به اغتشاش را در زمان واقعی دنبال کنند؛ (۲) مطالعات فرهنگی مقایسه‌ای که تفاوت‌های فرهنگی در هنجارهای اعتراض را بررسی کنند؛ (۳) مطالعات عصب‌شناختی که همبسته‌های عصبی تصمیم‌گیری در موقعیت‌های جمعی را بررسی کنند؛ و (۴) پژوهش‌های مداخله‌ای که اثربخشی برنامه‌های آموزش مهارت‌های تنظیم هیجان را در بافت‌های اعتراضی بسنجند است.

منابع و مراجع

- ۱) امیری، ابوالفضل. (۱۳۹۶). عملیات روانی و تاثیر آن بر اغتشاشات شهری.
- ۲) فتحی آشتیانی، علی. (۱۴۰۱). روانشناسی سیاسی. تهران: انتشارات بعثت.
- ۳) شریفی، رضا. (۱۳۸۸). بررسی ابعاد روانشناختی خشونت‌گرایی جمعیت اغتشاشگر و روش‌های تأثیرگذاری بر آن. فصلنامه مطالعات بسیج، (۴۵)، ۴۰-۵.
- ۴) مصطفوی، انور؛ شهایی، محمود؛ شالچی، سمیه. (۱۴۰۲). رفتار جمعی یا کنش اعتراضی: مطالعه ناآرامی‌های اجتماعی آبان ۹۸ با استفاده از نظریه مینایی. فصلنامه *Politica Iranica*، ۲(۱۴)، ۲۱۱-۲۳۶.
- ۵) هرسیج، حسین؛ ربیعی‌نیا، بهمن. (۱۴۰۲). الگوی شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی با تأکید بر نقش شبکه‌های اجتماعی مجازی. فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۴(۳)، ۲۲-۱.
- 6) Bandura, A. (2000). Exercise of human agency through collective efficacy. *Current Directions in Psychological Science*, 9(3), 75–78. <https://doi.org/10.1111/1467-8721.00064>
- 7) Bargh, J. A., & Chartrand, T. L. (1999). The unbearable automaticity of being. *American Psychologist*, 54(7), 462–479. <https://doi.org/10.1037/0003-066X.54.7.462>
- 8) Catani, C., Kohiladevy, M., Ruf, M., Schauer, E., Elbert, T., & Neuner, F. (2009). Treating children traumatized by war and tsunamis: A comparison between exposure therapy and meditation-relaxation in North-East Sri Lanka. *BMC Psychiatry*, 9(1), 22. <https://doi.org/10.1186/1471-244X-9-22>
- 9) Cialdini, R. B., & Trost, M. R. (1998). Social influence: Social norms, conformity and compliance. In D. T. Gilbert, S. T. Fiske, & G. Lindzey (Eds.), *The handbook of social psychology* (4th ed., Vol. 2, pp. 151–192). McGraw-Hill.
- 10) Drury, J. (2020). The role of social identity processes in mass emergency behaviour: An integrative review. *European Review of Social Psychology*, 31(1), 128–181. <https://doi.org/10.1080/10463283.2020.1750360>
- 11) Drury, J., & Reicher, S. (2000). Collective action and psychological change: The emergence of new social identities. *British Journal of Social Psychology*, 39(4), 579–604. <https://doi.org/10.1348/014466600164642>
- 12) Drury, J., & Reicher, S. (2009). Collective psychological empowerment as a model of social change: Researching crowds and power. *Journal of Social Issues*, 65(4), 707–725. <https://doi.org/10.1111/j.1540-4560.2009.01622.x>
- 13) Drury, J., Reicher, S., & Stott, C. (2020). COVID-19 in context: Why do people die in emergencies? It's probably not because of collective behaviour. *British Journal of Social Psychology*, 59(3), 686–693. <https://doi.org/10.1111/bjso.12393>
- 14) Frank, L. E., Adler, A. B., & Bliese, P. D. (2020). Longitudinal associations between officer use of force and mental health outcomes. *Psychological Trauma: Theory, Research, Practice, and Policy*, 12(7), 749–756. <https://doi.org/10.1037/tra0000569>
- 15) Freud, S. (1921). *Group psychology and the analysis of the ego*. International Psycho-Analytical Press.
- 16) Fridman, V. (2020). *The revenge trap: Moral psychology and collective violence*. Oxford University Press.
- 17) Goffman, E. (1974). *Frame analysis: An essay on the organization of experience*. Harvard University Press.
- 18) Goldenberg, A., Garcia, D., Halperin, E., & Gross, J. J. (2020). Collective emotions. *Current Directions in Psychological Science*, 29(2), 154–160. <https://doi.org/10.1177/0963721420901574>
- 19) Granovetter, M. (1978). Threshold models of collective behavior. *American Journal of Sociology*, 83(6), 1420–1443. <https://doi.org/10.1086/226707>
- 20) Gross, J. J. (1998). The emerging field of emotion regulation: An integrative review. *Review of General Psychology*, 2(3), 271–299. <https://doi.org/10.1037/1089-2680.2.3.271>

- 21) Gross, J. J. (2015). Emotion regulation: Current status and future prospects. *Psychological Inquiry*, 26(1), 1–26. <https://doi.org/10.1080/1047840X.2014.940781>
- 22) Gurr, T. R. (1970). *Why men rebel*. Princeton University Press.
- 23) Haidt, J. (2003). The moral emotions. In R. J. Davidson, K. R. Scherer, & H. H. Goldsmith (Eds.), *Handbook of affective sciences* (pp. 852–870). Oxford University Press.
- 24) Hatfield, E., Cacioppo, J. T., & Rapson, R. L. (1993). Emotional contagion. *Current Directions in Psychological Science*, 2(3), 96–99. <https://doi.org/10.1111/1467-8721.ep10770953>
- 25) Herman, J. L. (1992). *Trauma and recovery: The aftermath of violence*. Basic Books.
- 26) Jensen, S., & Dalhard, M. (2021). Collective violence and social capital: Longitudinal evidence from European riots. *European Sociological Review*, 37(4), 612–628. <https://doi.org/10.1093/esr/jcab005>
- 27) Jost, J. T., Becker, J., Osborne, D., & Badaan, V. (2017). Missing in (collective) action: Ideology, system justification, and the motivational antecedents of two types of protest behavior. *Current Directions in Psychological Science*, 26(2), 99–108. <https://doi.org/10.1177/0963721417690633>
- 28) Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. Farrar, Straus and Giroux.
- 29) Kerner Commission. (1968). *Report of the National Advisory Commission on Civil Disorders*. U.S. Government Printing Office.
- 30) Kessler, T., Proch, J., Shnabel, N., & Harth, N. S. (2020). The motivational bases of collective action. *European Review of Social Psychology*, 31(1), 1–47. <https://doi.org/10.1080/10463283.2020.1727174>
- 31) Klandermans, B. (1997). *The social psychology of protest*. Blackwell.
- 32) Kogan, A., Oveis, C., Carr, E. W., Gruber, J., Mauss, I. B., Shallcross, A., & Keltner, D. (2023). Shame, guilt, and the protest-to-riot transition: A longitudinal study. *Journal of Personality and Social Psychology*, 124(3), 465–484. <https://doi.org/10.1037/pspa0000317>
- 33) Le Bon, G. (1895/1960). *The crowd: A study of the popular mind*. Viking Press.
- 34) Lindner, E. G. (2006). *Making enemies: Humiliation and international conflict*. Praeger.
- 35) Mackie, D. M., Devos, T., & Smith, E. R. (2000). Intergroup emotions: Explaining offensive action tendencies in an intergroup context. *Journal of Personality and Social Psychology*, 79(4), 602–616. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.79.4.602>
- 36) Marques, J. M., & Yzerbyt, V. Y. (1988). The black sheep effect: Judgmental extremity towards ingroup members in inter- and intra-group situations. *European Journal of Social Psychology*, 18(3), 287–292. <https://doi.org/10.1002/ejsp.2420180308>
- 37) McAdam, D. (1982). *Political process and the development of black insurgency, 1930–1970*. University of Chicago Press.
- 38) McAdam, D., Tarrow, S., & Tilly, C. (2001). *Dynamics of contention*. Cambridge University Press.
- 39) McCarthy, J. D., & Zald, M. N. (1977). Resource mobilization and social movements: A partial theory. *American Journal of Sociology*, 82(6), 1212–1241. <https://doi.org/10.1086/226464>
- 40) Nassauer, A. (2019). *Situational breakdowns: Understanding protest violence and other surprising outcomes*. Oxford University Press.
- 41) Newburn, T., Lewis, P., & Metcalf, J. (2011). A new kind of riot? From Brixton 1981 to Tottenham 2011. *Criminology & Criminal Justice*, 12(1), 81–100.
- 42) Opp, K. D. (2009). *Theories of political protest and social movements: A multidisciplinary introduction, critique, and synthesis*. Routledge.
- 43) Pettigrew, T. F., Christ, O., Wagner, U., Meertens, R. W., van Dick, R., & Zick, A. (2008). Relative deprivation and intergroup prejudice. *Journal of Social Issues*, 64(2), 385–401. <https://doi.org/10.1111/j.1540-4560.2008.00567.x>
- 44) Reicher, S. D. (1984). The St. Pauls riot: An explanation of the limits of crowd action in terms of a social identity model. *European Journal of Social Psychology*, 14(1), 1–21. <https://doi.org/10.1002/ejsp.2420140102>

- 45) Reicher, S. D. (1987). Crowd behaviour as social action. In J. C. Turner, M. A. Hogg, P. J. Oakes, S. D. Reicher, & M. S. Wetherell (Eds.), *Rediscovering the social group* (pp. 171–202). Blackwell.
- 46) Reicher, S. D. (2001). The psychology of crowd dynamics. In M. A. Hogg & R. S. Tindale (Eds.), *Blackwell handbook of social psychology: Group processes* (pp. 182–208). Blackwell.
- 47) Reicher, S. D., & Haslam, S. A. (2006). Rethinking the psychology of tyranny: The BBC Prison Study. *British Journal of Social Psychology*, 45(1), 1–40. <https://doi.org/10.1348/014466605X48998>
- 48) Reicher, S. D., Spears, R., & Postmes, T. (1995). A social identity model of deindividuation phenomena. *European Review of Social Psychology*, 6(1), 161–198. <https://doi.org/10.1080/14792779443000049>
- 49) Sekhon, J. (2021). The psychological costs of racial injustice. *Political Psychology*, 42(4), 645–662. <https://doi.org/10.1111/pops.12715>
- 50) Shirtzell, R., Steltenpohl, C. N., & Taylor, L. (2020). Protest participation and psychological well-being. *Social Psychological and Personality Science*, 12(7), 1245–1256. <https://doi.org/10.1177/1948550620971010>
- 51) Smelser, N. J. (1962). *Theory of collective behavior*. The Free Press.
- 52) Smith, H. J., Pettigrew, T. F., Pippin, G. M., & Bialosiewicz, S. (2012). Relative deprivation: A theoretical and meta-analytic review. *Personality and Social Psychology Review*, 16(3), 203–232. <https://doi.org/10.1177/1088868311430825>
- 53) Snow, D. A., & Benford, R. D. (1988). Ideology, frame resonance, and participant mobilization. *International Social Movement Research*, 1, 197–217.
- 54) Stouffer, S. A., Suchman, E. A., DeVinney, L. C., Star, S. A., & Williams, R. M. Jr. (1949). *The American soldier: Vol. 1. Adjustment during army life*. Princeton University Press.
- 55) Stott, C., & Reicher, S. D. (1998). Crowd action as intergroup process: Introducing the police perspective. *European Journal of Social Psychology*, 28(4), 509–529. [https://doi.org/10.1002/\(SICI\)1099-0992\(199807/08\)28:4<509::AID-EJSP877>3.0.CO;2-C](https://doi.org/10.1002/(SICI)1099-0992(199807/08)28:4<509::AID-EJSP877>3.0.CO;2-C)
- 56) Stott, C., Livingstone, A., & Hoggett, J. (2007). Policing football crowds in England and Wales: A model of good practice? *Policing & Society*, 17(3), 258–280. <https://doi.org/10.1080/10439460701497788>
- 57) Stürmer, S., & Simon, B. (2004). Collective action: Towards a dual-pathway model. *European Review of Social Psychology*, 15(1), 59–99. <https://doi.org/10.1080/10463280340000117>
- 58) Tajfel, H., & Turner, J. C. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. In W. G. Austin & S. Worchel (Eds.), *The social psychology of intergroup relations* (pp. 33–47). Brooks/Cole.
- 59) Tajfel, H., & Turner, J. C. (1986). The social identity theory of intergroup behavior. In S. Worchel & W. G. Austin (Eds.), *Psychology of intergroup relations* (2nd ed., pp. 7–24). Nelson-Hall.
- 60) Tarde, G. (1901). *L'opinion et la foule [Opinion and the crowd]*. Alcan.
- 61) Tarrow, S. (1994). *Power in movement: Social movements and contentious politics*. Cambridge University Press.
- 62) Tausch, N., Becker, J. C., Spears, R., Christ, O., Saab, R., Singh, P., & Siddiqui, R. N. (2011). Explaining radical group behavior: Developing emotion and efficacy routes to normative and non-normative collective action. *Journal of Personality and Social Psychology*, 101(1), 129–148. <https://doi.org/10.1037/a0022728>
- 63) Tilly, C. (1978). *From mobilization to revolution*. Addison-Wesley.
- 64) Tilly, C., & Tarrow, S. (2015). *Contentious performances*. Cambridge University Press.
- 65) Torraco, R. J. (2016). Writing integrative literature reviews: Using the past and present to explore the future. *Human Resource Development Review*, 15(4), 404–428. <https://doi.org/10.1177/1534484316671606>
- 66) Turner, J. C. (1991). *Social influence*. Open University Press.
- 67) Turner, J. C., Hogg, M. A., Oakes, P. J., Reicher, S. D., & Wetherell, M. S. (1987). *Rediscovering the social group: A self-categorization theory*. Blackwell.

- 68) van Stekelenburg, J., & Klandermans, B. (2013). The social psychology of protest. *Current Sociology*, 61(5-6), 886-905. <https://doi.org/10.1177/0011392113479314>
- 69) van Zomeren, M., Leach, C. W., & Spears, R. (2012). Protesters as "passionate economists": A dynamic dual pathway model of approach coping with collective disadvantage. *Personality and Social Psychology Review*, 16(2), 180-199. <https://doi.org/10.1177/1088868311430835>
- 70) van Zomeren, M., Postmes, T., & Spears, R. (2008). Toward an integrative social identity model of collective action: A quantitative research synthesis of three socio-psychological perspectives. *Psychological Bulletin*, 134(4), 504-535. <https://doi.org/10.1037/0033-2909.134.4.504>
- 71) van Zomeren, M., Spears, R., Fischer, A. H., & Leach, C. W. (2004). Put your money where your mouth is! *Journal of Personality and Social Psychology*, 87(5), 649-664. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.87.5.649>
- 72) van Zomeren, M., Pauls, I. L., & Cohen-Chen, S. (2018). Is hope good for motivating collective action? *British Journal of Social Psychology*, 58(1), 3-13. <https://doi.org/10.1111/bjso.12272>
- 73) Walker, I., & Smith, H. J. (Eds.). (2002). *Relative deprivation: Specification, development, and integration*. Cambridge University Press.
- 74) Wheeler, S. C., & Petty, R. E. (2001). The effects of stereotype activation on behavior. *Psychological Bulletin*, 127(6), 797-826. <https://doi.org/10.1037/0033-2909.127.6.797>
- 75) Wolkenhauer, R., Hoggett, P., & Malpass, A. (2023). Moral outrage and protest: Toward a social-emotional model of collective action. *Political Psychology*, 44(2), 365-382. <https://doi.org/10.1111/pops.12851>
- 76) Wright, S. C., Taylor, D. M., & Moghaddam, F. M. (1990). Responding to membership in a disadvantaged group. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58(6), 994-1003. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.58.6.994>
- 77) Zimbardo, P. G. (1969). The human choice: Individuation, reason, and order versus deindividuation, impulse, and chaos. *Nebraska Symposium on Motivation*, 17, 237-307.
- 78) Zimbardo, P. G. (2007). *The Lucifer effect: Understanding how good people turn evil*. Random House.